

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ (۱) اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۲) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ (۳) وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُسَدَّدَةٌ يَحْسَبُونَ كُلَّ صِيحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ (۴)﴾

این سوره مبارکه که اوضاع منافقین را ترسیم می‌کند، می‌فرماید چون اساس خطر، محبت دنیاست و این گروه گرفتار این خطر بودند که «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ»^۱. آن وقتی که اسلام قدرتی نداشت و منافی در دست او نبود، اینها صریحاً کافر بودند. وقتی حکومت مرکزی در مدینه تشکیل شد، قدرتی پیدا کرد، منافی را به همراه داشت، اینها برای دوری از آن خطر و نزدیکی به این خیر و برکت، اسلام آوردند؛ اما باطناً کافر بودند و ظاهراً مسلمان.

این تعبیر که در آیه سه این سوره مبارکه دارد که ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا﴾، نشان می‌دهد که کفرشان مترتب بر ایمان بود، این ارتداد را نمی‌رساند؛ فقط ترتب را می‌رساند. ترتب گاهی به این است که اینها ایمانشان به حسب لفظ اول بود و کفرشان بعد ظاهر شد. ظهور کفر بعد از ظهور اسلام است، نه حدوث کفر بعد از حدوث اسلام.

سخن از ارتداد نیست، اینها ظاهراً اسلام آوردند، بعد کفرشان علنی شد؛ نه اینکه واقعاً اسلام آورده باشند، بعد کافر شده باشند که بشود ارتداد. این ﴿ثُمَّ﴾ برای ترتیب دو ظهور است: ظهور کفر بعد از ظهور اسلام، اظهار کفر بعد از اظهار اسلام است.

چه اینکه در سوره مبارکه «بقره» هم نمونه این گذشت. از همان اوّل اسلام را یک جاهلیت، یک سفاهت، یک ارتجاع، یک عقبافتادگی می‌دانستند: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَتُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ﴾؛ کسی که هستی‌شناسی‌شان تا مرز مرگ است، بعد می‌گویند خبری نیست! انسان که می‌میرد، می‌پوسد، بعد خبری نیست معرفت‌شناسی او و جهان‌بینی او همین است. انسان تا مرز مرگ و مرگ هم پوسیدن است و بعد از پوسیدن هم خبری نیست. این معرفت اینهاست. این گروه ایمان را که اعتقاد به ماورای مرگ است و اعتقاد به ماورای طبیعت است، این را سَفَه و عوامی می‌داند، این را عقبافتادگی تلقی می‌کند. ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَتُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ﴾.

پس عقل و سَفَه نزد منافق این است که کلّ دنیا تا مرز مرگ است و مرگ پوسیدن است. نه قبل از دنیا آمدن خبری بود، نه بعد از مُردن خبری است. این دو نبش زندگی و جهان‌بینی نزد یک منافق است و این را هم عقل می‌پندارد، ماورای این را هم سَفَه و ارتجاع و عقبافتادگی تلقی می‌کند، این عقل نزد اوست؛ اما آن‌که عقل‌آفرین است می‌گوید مرگ از پوست به درآمدن است، نه پوسیدن و حقیقت، از قبل از مرگ شروع می‌شود تا بعد از مرگ و این محدوده یک محدوده مَعْبَر و گذرای آزمونی است. این چیزها را ذات اقدس الهی می‌فرماید انبیا به شما یاد می‌دهند. این چیزها در جایی نوشته نیست، نزد کسی نیست. انبیا چهار کار می‌کنند: یکی ﴿يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ﴾؛

یکی ﴿وَالْحِكْمَةُ﴾؛ یکی ﴿وَيُزَكِّيهِمْ﴾؛^۱ چهارمین این است که ﴿وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾،^۲ چیزهایی به شما یاد می‌دهند که جایی نوشته نیست. خودتان هم هرچه تلاش و کوشش بکنید نمی‌توانید اینها را یاد بگیرید. نه تنها به ما که فرد عادی هستیم، به وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید: ﴿وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ﴾، نه «ما لم تعلم». این «کان» منفی آن بار علمی را دارد؛ یعنی شما آن نیستید که یاد بگیرید. می‌خواهید پیغمبر باشد غیر پیغمبر باشد، این حرف‌هایی که ما می‌زنیم هیچ جا نیست؛ برزخ یعنی چه؟ ساهره معاد یعنی چه؟ بهشت یعنی چه؟ جهنم یعنی چه؟ جایی است که هیزم خود ظالم است! این اصلاً به ذهن شما نمی‌آید، این در کجا نوشته است؟ ﴿وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾.^۳

الآن هم که ده‌ها بار انسان گفت خیلی‌ها درک نمی‌کنند که ظالم، اختلاسی، خودش گُر می‌گیرد، خودش می‌شود هیزم نسوز، نه هیزم بسوز. به هر حال هیزم می‌سوزد خاکستر می‌شود تمام می‌شود. درختی این ظالمین می‌کارند که آب آن آتش است؛ یعنی با آتش رشد می‌کند. این را چه کسی می‌فهمد؟ فرمود و شجره‌ای است که ﴿تُخْرِجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ﴾،^۴ درخت نسوز هم هست. همان طوری که آب باعث رشد و پرورش درخت است، آتش قیامت باعث رشد و پرورش درخت نسوز است. این طور نیست که حالا خاکستر بشود. حالا این را چه کسی می‌فهمد؟ فرمود پیغمبر هم باشی نمی‌دانی. این ﴿يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ﴾ یک مطلب است؛ یعنی ممکن است بعضی از مطالب را شما خودتان اگر عاقل باشید فکر بکنید برسید؛ اما این چهارمی در دسترس کسی نیست: ﴿وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾، نه «ما لا تعلمون»، شما یعنی جوامع بشری آن نیستید که بدانید.

۱. سوره بقره، آیه ۱۲۹.

۲. سوره بقره، آیه ۱۵۱.

۳. سوره جن، آیه ۱۵.

۴. سوره صافات، آیه ۶۴.

این را ذات اقدس الهی فقاہت می‌داند، این را عقل می‌داند، می‌فرماید عقل یعنی چیزی که اینها را ما می‌گوییم بفهمد، فقاہت یعنی این چیزی که ما می‌گوییم را بفهمد. منافق که می‌گوید: ﴿إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا﴾^۵ تمام جهان‌بینی او بین میلاد و مرگ است، همین! نه قبل از او مقدراتی را قائل است، نه بعد از مرگ برزخ و قیامت و سؤال و جوابی قائل است. در همین محدوده خط‌کشی میلاد و مرگ جهان‌بینی اوست و لاغیر! یک چنین آدمی که مداربسته فکر می‌کند، دین را سفه می‌داند و متدین را سفیه تلقی می‌کند. می‌گوید: ﴿أَتُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ﴾، آن‌گاه ذات اقدس الهی فرمود: ﴿أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ﴾، این فحش خودتی نیست! این یک تحلیل است. «السه ما هو»؟ «السهیه من هو»؟ اینکه حضرت باری تعالی می‌فرماید که ﴿أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ﴾، این نظیر فحش نیست که زید به عمرو بگوید، عمرو بگوید خودتی! این یک تحلیل عقلی است که سفه چیزی دیگر است، سفیه کسی دیگر است. شما اگر بدانید عالم یعنی بود و نبود تا کجاست، ناچار می‌فهمید که باید و نباید هم تا کجاست. اینها که این طور فکر می‌کنند؛ یعنی در مداربسته بین مرگ و میلاد فکر می‌کنند، مال به هر طریقی که به دست بیاید نزد اینها زیرکی و عقل و درایت است. قرآن کریم می‌گوید مالی که نه به گذشته آسیب برساند، نه به آینده صدمه وارد کند، آن مال، مال عقلی است. جریان انفاق و کمک کردن به مردم مستحق را دین چه می‌گوید؟ البته مستحضرید که اگر کسی به دیگری وام بدهد، اینکه مرحوم شهید و دیگران هم تابلوی در بهشت را مرقوم فرمودند طبق روایات ما همین است که اصلاً دم در بهشت نوشته است که قرض الحسنه یکی هجده برابر ثواب دارد، صدقه یکی ده برابر. با قرض الحسنه حرمت و آبروی شخص محفوظ است، او کار می‌کند کنار سفره خودش می‌نشیند؛ لذا صدقه یکی ده برابر ثواب دارد، قرض الحسنه یکی هجده برابر. این تابلوی دم در بهشت است. این طور که شهید از خودش

۵. سوره انعام، آیه ۲۹؛ سوره مؤمنون، آیه ۳۷.

نقل نکرده است. این معنا را چه کسی می‌فهمد؟ که دم در بهشت در تابلویش این مطلب را نوشته است که قرض الحسنه یکی هجده برابر، صدقه یکی ده برابر! فرمود این چیزها را که ما به شما یاد می‌دهیم این در جایی نوشته نیست که شما بروید بخوانید؛ ﴿وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾، نه «ما لا تعلمون». به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ﴿وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ﴾.

این چیزها را قرآن کریم فقاقت می‌داند و عقل می‌داند. می‌فرماید اینها کسانی هستند که اگر به دیگری کمک بکنند این را غرامت می‌دانند. ما می‌گوییم این غنیمت است، یکی را ده برابر می‌دهیم، اینها می‌گویند این غرامت است. تفکر اینها را قرآن کریم مشخص کرد. در سوره مبارکه «توبه» فرمود اینها کسانی هستند که اگر کمکی به دیگری کردند این را غرامت تلقی می‌کنند؛ آیه ۹۸ سوره مبارکه «توبه» این است: ﴿وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَن يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ﴾، چون قبل از آن دارد آیه ۹۷ که ﴿الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ * وَمِنَ الْأَعْرَابِ﴾؛ یعنی همین اعرابی که ﴿أَشَدُّ كُفْرًا﴾ که «الف» و «لام» آن «الف» و «لام» عهد است. ﴿وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَن يَتَّخِذُ﴾، نه عرب؛ اعراب. ﴿وَمِنَ الْأَعْرَابِ﴾، «الف» و «لام» اعراب دوم، «الف» و «لام» عهد است، ﴿مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا﴾؛ می‌گویند این غرامت است. چرا به دیگری کمک بکنیم؟ آن وقت ﴿وَيَتَرَبَّصُّ بَكُمْ الدَّوَائِرُ﴾.

بنابراین فکر اقتصادی اینها این است که انسان مال را باید داشته باشد، یک؛ کمک به دیگران را غرامت می‌پندارد، دو؛ تحریم را درایت سیاسی و فقاقت سیاسی تلقی می‌کند، سه؛ در همین سوره مبارکه‌ای که وارد شدیم که درباره تحلیل منافقان است آیه هفت همین سوره فرمود: ﴿هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَىٰ مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ﴾، اینها را تحریم کنید. وقتی تحریم کردید، فشار اقتصادی می‌بینند. وقتی فشار اقتصادی دیدند دست از دین برمی‌دارند

و پیغمبرشان را رها می‌کنند، آن وقت ما مسلط می‌شویم، این تفکر اینها بود. ﴿هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ﴾؛ تجارت نکنید، نفقه ندهید، کمک نکنید، رفت و آمد نداشته باشید و اینها، بشود تحریم. ﴿لَا تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا﴾؛ از اطراف حضرت پراکنده بشوند. اما اینها نمی‌دانند که خزینه اقتصادی جهان به دست خداست، او خزینه آفرید، خزینه‌دار است: ﴿وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ﴾، این یک مطلب دقیقی است اینکه یک امر حسّی نیست تا اینها تجربه کنند. ﴿وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ﴾.

در سوره مبارکه «بقره» از این بازتر و شفاف‌تر سخن گفت، بانک‌های ربوی و رباخواران را قرآن محبّط می‌داند، معلوم نیست که عقل نیست. خون مکیدن و جامعه را برهنه کردن گرچه باعث انباشت ثروت سرمایه‌داران است؛ اما جامعه را بیکار کردن، جلوی تولید را گرفتن، جلوی اشتغال را گرفتن، یک درهم بیست برابر گرفتن، این را می‌فرماید محبّط و کار محبّطی است، کار آدم عاقل نیست. در سوره مبارکه «بقره» آیه ۲۷۵ این است: ﴿الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا﴾، اینها که درس اقتصادی می‌خوانند، درس بانکداری می‌خوانند و کارشناسی ارشد هم دارند و خودشان را دانشمند می‌دانند. کسی بتواند و بداند چگونه بیست درصد و سی درصد بگیرد و جامعه را لخت کند، این را درایت و عقل می‌دانند. فرمود: ﴿الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ﴾؛ محبّطانه قیام و قعود دارند. در قیامت هم همین محبّط بودنشان ظهور می‌کند، چرا؟ ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا﴾، بعضی‌ها کالا می‌فروشدند ما اسکناس می‌فروشیم. بعضی‌ها خانه اجاره می‌دهند، ما پول اجاره می‌دهیم. پول باید پول بیاورد. این دانش اینهاست. فرمود اینها محبّط هستند نمی‌دانند با این پول دارند چه کار می‌کنند. این ﴿لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ﴾، فرمود این چه عقلی است؟ آن‌که جهان

را آفرید فرمود کار به دست دیگری است. ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا﴾، چطور شما بیع را حلال می دانید ربا را حرام می دانید؟ بیع این است که آدم جو و گندم و میوه تولید می کند و میوه می فروشد. ربا هم مثل اینکه کلیه می فروشد. خیلی فرق می کند. ﴿لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَاتْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾، بعد می فرماید حالا که رفتید نصیحت گوش نمی دهید، ما تمام تلاش ها و کوشش های شما را بی اثر می گذاریم. این ﴿يَمْحَقُ﴾^۶ که فعل مضارع است، مفید استمرار است. فرمود ما به تدریج شما را در محاق می گذاریم، ﴿يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا﴾. ببینید ماه در شب سیزده و چهارده و پانزده خیلی درخشان است چشمگیر است. همین ماهی که «المشار بالبنان» است کم کم در پایان ماه به محاق می افتد. این محاق یک اصطلاح نجومی است. باریک می شود، تا می خواهد دربیاید از آن طرف آفتاب طلوع می کند بساطش را جمع می کند. این را می گویند ماه به محاق افتاده است. رباخوار، نظام ربوی، بانک های ربوی، پایانش محاق افتادن است. ﴿يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ﴾.

بنابراین فقاہت در مکتب دین یک چیز دیگر است که آدم جهان بینی اش یعنی بود و نبودش وسیع، باید و نبایدش هم وسیع. در کتاب شریف تحف العقول^۷ آمده است که یک مرد مسیحی که پوشاک خوبی داشت قیافه خوبی داشت، از نجران یا غیر نجران وارد مدینه شد. یک مرد مدنی ساده زیست گفت: «مَا أَعْقَلَ هَذَا؟»؛ چقدر اینها آدم های متمدنی هستند! وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «مَهْ إِنَّ الْعَاقِلَ مَنْ وَحَّدَ اللَّهَ»؛ عاقل کسی است که به نظام توحیدی معتقد باشد، برای جهان آفریدگاری قائل باشد، خود را مسئول بداند و نگوید من با

۶. سوره بقره، آیه ۲۷۶.

۷. تحف العقول، النص، ص ۵۴. «قَدِمَ الْمَدِينَةَ رَجُلٌ نَصْرَانِيٌّ مِنْ أَهْلِ نَجْرَانَ وَكَانَ فِيهِ بَيَانٌ وَلَهُ وَقَارٌ وَهَيْبَةٌ فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا أَعْقَلَ هَذَا النَّصْرَانِيَّ فَزَجَرَ الْقَائِلَ وَقَالَ مَهْ إِنَّ الْعَاقِلَ مَنْ وَحَّدَ اللَّهَ وَعَمِلَ بِطَاعَتِهِ».

مُردن می‌پوسم، بگویند من با مُردن از پوست به در می‌آیم؛ لذا تا زنده‌ام نباید پوست کسی را بکشم! نباید کمک به دیگری را غرامت بدانم. آن مؤمن کمک به دیگری را مَغْنَم می‌داند، این منافق کمک به جامعه را مَغْرَم می‌داند. این دو دیدگاه است که ﴿يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا﴾^۸ آن مؤمن که به دیگری کمک می‌کند، او را مَغْنَم می‌داند؛ غنیمت می‌داند و ﴿قُرْبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ﴾ می‌داند. در همان سوره مبارکه «توبه» درباره مؤمنین فرمود: ﴿وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَن يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ﴾، این را مایه تقرب می‌داند، این را غنیمت می‌داند. این دو فرهنگ است: یکی کمک به جامعه که به تولید و اشتغال و حمایت از کالای داخلی این را غرامت می‌داند؛ دیگری غنیمت می‌داند. این دو دیدگاه است، دو فکر است. یکی سفاقت است و یکی عقل و درایت. چه کسی باید تعیین کند سفه چیست و عقل چیست؟ آن‌که اینها را آفرید باید تعیین کند. فرمود اینها کسانی هستند که این کمک به جامعه را غرامت می‌دانند، در حالی که غنیمت است.

در قرآن کریم آمده است آنچه را که شما در راه خدا اتفاق می‌کنید: ﴿فَهُوَ يُخْلِفُهُ﴾^۹، درسی که برای رضای خدا می‌دهید، این زحمت و تلاش و کوششی که می‌کنید، این یک مقدار نیرو و مصرف می‌کنید یک مقدار علم به دیگری می‌دهید. ذات اقدس الهی جانشین این نیرو را نیروی برتر، جانشین این علم را علم بالاتر عطا می‌کند. ﴿مَا أَنْفَقْتُمْ﴾، جانشینش را می‌آورد ﴿فَهُوَ يُخْلِفُهُ﴾. این یک اصل کلی است. حالا ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا﴾^{۱۰} ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا﴾^{۱۱} توضیحات این مسئله است.

۸. سوره توبه، آیه ۹۹.

۹. سوره سبأ، آیه ۳۹.

۱۰. سوره نحل، آیه ۸۹؛ سوره قصص، آیه ۸۴.

۱۱. سوره انعام، آیه ۱۶۰.

اما آن بیان نورانی امام جواد (سلام الله علیه) این است که اگر کسی در راه خدا به جامعه اسلامی کمکی بکند، این ﴿فَهُوَ يُخْلِفُهُ﴾، معنای آن این نیست که بعدها خدا جانشینش را می‌فرستد. الآن مثلاً اگر بارانی بیاید، در یکی از این باغ‌ها قلوه‌سنگی فرو برود یک چند سانتی فرو برود روی زمین، اگر کسی این سنگ را از اینجا بردارد این جایش خالی است. مدت‌ها باران باید بیاید تا کم‌کم این تسطیع بشود و جا پر بشود؛ اما اگر یک سطل آب از رودخانه بردارد، همان آن جایش پر می‌شود. امام جواد می‌فرماید این گونه است کار خدا؛ منتها حالا دیر به شما می‌رسد یا شما دیر پیدا می‌کنید. این طور نیست که این جایش خالی باشد بعد از یک ماه یا شش ماه خدا پر کند. این «مَنْ أَتَقَنَ بِالْخَلْفِ جَادَ بِالْعَطِيَّةِ»^{۱۲} بیان نورانی امام جواد در همین زمینه است؛ یعنی شما اگر از مال خود یک مقدار برداشتید به دیگری دادید، همان آن خدا جایش را پر می‌کند، حالا بعد شما متوجه می‌شوید.

پرسش: ... پس چرا خداوند دستور اعتدال در زندگی را می‌دهد؟

پاسخ: بله، چون اسراف در هر چیز نارواست، ولی همین دودمان مقدس نگفتند که زیاده‌روی کنید، فرمودند نیاز دیگری را برطرف کنید؛ اما کجا جای نیاز است؟ چون اینها صراط مستقیم هستند کجا افراط است؟ کجا تفریط است؟ کجا هسته مرکزی است؟ اینها را واقعاً ما نمی‌دانیم. بخشی از اوایل امور را ما می‌دانیم؛ اما کجا هسته مرکزی است که از اینجا بگذری، اسراف است افراط است یا نگذری، نیاید تفریط است، این را کسی که خودش صراط مستقیم می‌داند. ما در زیارت اینها می‌گوییم: «السلام علیکم کذا و کذا» «أَنْتُمْ الصِّرَاطُ الْقَوْمُ»^{۱۳} درباره خود حضرت امیر می‌گوییم: «مِيزَانُ الْأَعْمَالِ»^{۱۴}.

۱۲. الأمالی (للصدوق)، النص، ص ۴۴۷.

۱۳. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۳.

۱۴. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۹۷، ص ۳۳۰.

بینید وجود مبارک امام مجتبی چند بار تمام اموال خودش را داد.^{۱۵} نمی‌گوییم اسراف کرد، چرا؟ چون خیلی فرق است بین کسی که صراط مستقیم را نمی‌داند، در صراط مستقیم نیست، می‌خواهد کم‌کم صراط مستقیم را بشناسد و در صراط مستقیم حرکت کند مثل ما، به ما می‌گویند اسراف نکن، تیزیر نکن، این حد وسط توست؛ اما کسی که خودش در صراط مستقیم است این را حکمای ما بیان کردند که اگر می‌گویند: «خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا»^{۱۶} برای افرادی است که در راه نیستند، یا خودشان صراط نیستند؛ اما کسانی که یقیناً در صراط مستقیم هستند به اینها می‌گویند: «خیر الامور اکثرها و أوفرها و اشدّها». «تا سر رود به سر رو و تا پا به پا پیو»^{۱۷} هیچ کس درباره امام مجتبی (سلام الله علیه) نگفت شما که تمام اموال را دادی، حالا چه کار می‌کنید؟ چون حضرت در بعضی موارد تمام اموالش را داد و در بعضی از موارد اموالش را نگه داشت.

اگر کسی در صراط است، هر چه تندتر بهتر. ﴿فَاسْتَبِقُوا﴾^{۱۸} برای این است؛ ﴿سَارِعُوا﴾^{۱۹} برای این است؛ سرعت و سبقت برای کسی است که داخل صراط است، نمی‌لغزد. هیچ کس نمی‌گوید تمام عائله را ببرد تقدیم ذات اقدس الهی بکن، احدی درباره سیدالشهداء این حرف را نزد خودت می‌روی بس است، بچه را می‌بری، شیرخوار را می‌بری برای چه؟ این صراط مستقیم است.

دو تا اصل یعنی دو تا اصل! یکی به ما گفتند: «خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا»، ما یک طرف افراط داریم یک طرف تفریط داریم. همیشه باید یاد بگیریم که حد وسط کجاست؛ اما کسی که خودش صراط مستقیم است، آن اصل دیگر یعنی

۱۵. مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۴، ص ۱۳. «فِي كِتَابِهِ بِالْإِسْتِدَادِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جُدْعَانَ قَالَ خَرَجَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ مِنْ مَالِهِ مَرَّتَيْنِ وَقَاسَمَ اللَّهُ مَالَهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ حَتَّىٰ إِنْ كَانَ لَيُعْطِي ثَمَلًا وَيُمْسِكُ ثَمَلًا وَيُعْطِي حَقًّا وَيُمْسِكُ حَقًّا»

۱۶. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۶، ص ۵۴۱.

۱۷. دیوان ملا هادی سبزواری، غزل ۱۵۰.

۱۸. سوره بقره، آیه ۱۴۸؛ سوره مائده، آیه ۴۸.

۱۹. سوره آل عمران، آیه ۱۳۳.

اصل دیگر! اصل دوم یعنی اصل دوم! «خیر الامور اکثرها و أوفرها و اشدّها» این ﴿سَارِعُوا﴾ برای این است. این ﴿فَاسْتَبِقُوا﴾ برای این است. به افراد عادی می‌گویند قدری آرام‌تر! جلو نیفت؛ اما به کسی که در متن صراط است می‌گوید تا می‌توانی سریع باش. هیچ کسی کاری با شما ندارد، چون داخل صراط هستید. این «خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا»، برای ماست، «خیر الامور اشدّها و اکثرها و اوفرها» برای آنهاست.

پرسش: امام حسن (علیه السلام) به بیشتر از نیاز که کمک نکرد.

پاسخ: چرا، در بعضی از موارد دارد که تمام اموالش را داد.

پرسش: بیشتر از نیاز به چه کسی داد؟

پاسخ: نه، به جامعه کمک کرد. ده‌ها نیازمند بودند به اینها داد. اگر گاهی تمام اموالش را تقسیم کرد، این چون در متن صراط است افراط و تفریط ندارد. آن «خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا»، برای یک بخش است «خیر الامور اکثرها و أوفرها و اشدّها» برای کسی است که در خود صراط مستقیم است. آن وقت به وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید که تو الگو هستی دیگران باید به تو مراجعه کنند، این ﴿لَا تَبْسُطُهَا كُلَّ الْبَسْطِ﴾، برهانش هم این است: ﴿فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا﴾،^{۲۰} کذا و کذا.

غرض این است که سفاهت، عقل، درایت، فقاہت، «ما هو؟» «العاقل من هو؟» «الفقیه من هو؟» اینها را مثل دو دو تا چهار تا قرآن کریم مشخص کرده است. فرمود اصل حیات که بین میلاد و مرگ نیست؛ کارها هم به دست دیگری است و دیگری یعنی ذات اقدس الهی خزائن سماوات و ارض به دست اوست و اگر شما در راه او کمک کردید، او همان آن جایش را پر می‌کند؛ منتها بعد شما می‌فهمید. این از لطایف بیانات نورانی امام جواد (سلام الله

علیه) است که اگر یقین داشته باشید که انفاقی که کردید مثل آن است که یک سطل آب از رودخانه گرفتید، نه یک سنگ از جایی گرفتید تا جایش پر بشود طول بکشد. ببینید این فقاهاها خیلی فرق می‌کند، اینها جزء خردمندان جامعه بودند. مگر بانکدارها جزء تحصیل کرده‌های عالی‌رتبه نظام نیستند؟ مگر قرآن آدرس صحیح به اینها نمی‌دهد که اینها مَحْبُط هستند؟ همین‌ها را می‌گوید. ما که گذشته و آینده نداریم! به همین‌ها می‌گوید: ﴿لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ﴾. حالا حمایت از کالای داخلی است، مردم هم می‌خوانند تولید کنند، با کدام سرمایه؟ با کدام وام؟ با بیست درصد؟ اینکه نمی‌شود. فرمود این کار دیوانگی است. مثل اینکه کسی مؤسسه‌ای داشته باشد کلیه‌خرینی کند، کلیه‌فروشی کند، سود هم ببرد. این که کار نشد. خدا فرمود ما مهلت می‌دهیم مهلت می‌دهیم بعد سخت می‌گیریم: ﴿فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ﴾^۱، فرمود بعد ما اینها را گرفتار نفاق که نفاق می‌دانید بدتر از کفر است. گرفتار آن عقیده انحرافی می‌کنیم حالا هر چه دست و پا می‌زنند نمی‌توانند نجات پیدا کنند. این در سوره مبارکه «توبه» است. فرمود: ﴿فَأَعْقَبَهُمْ﴾، «أَعْقَبَهُمْ»؛ یعنی عقوبت کرده، عقاب داده. عقاب را عقاب می‌گویند چون در عقب عمل سیئه است. این پرنده بی‌رحم کرکس را که می‌گویند عقاب، یعنی رها نمی‌کند، دنبال یک صید بیچاره رفته، تا خفه‌اش نکرده رها نمی‌کند. مرتب تعقیب می‌کند، مدام تعقیب می‌کند، مرتب تعقیب می‌کند، تا خفه‌اش کند، این را می‌گویند عَقَاب. اصلاً عَقَاب را که گفتند عَقَاب، برای اینکه عقب کار است. ﴿فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ﴾، این می‌شود سفاهت، که خدا - إِنْ شَاءَ اللَّهُ - همه ما را از سفاهت نجات بدهد.

«و الحمد لله رب العالمین»